# 950109-725

**‌‌‌‌‌‌‌‌یک‌شنبه – جلسۀ 99**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

مسئله 426: اذا تهیأ للخروج و تحرک من مکانه و لم یمکنه الخروج قبل الغروب فان امکنه المبیت وجب ذلک و ان لم یمکنه او کان حرجیا جاز له الخروج و علیه دم شاة علی الاحوط.

بحث راجع به این هست که بعد از زوال شمس از روز دوازدهم جائز هست حاج نفر بکند از منی. و لکن گاهی اتفاق می‌افتد تا غروب آفتاب موفق به نفر نمی‌شود. شب داخل می‌شود در حالی که او در منی است. این واجب هست که شب سیزدهم را در منی بیتوته کند؛ چون ادرکه المساء و هو بمنی، بات و لم ینفر که در صحیحه حلبی آمده است.

برای بررسی این مسئله پنج صورت ذکر می‌شود:

صورت اول این است که اثاث و اغراضش را جمع کرد، آماده شد برای خروج، اما قبل از این‌که از خیمه خارج بشود شب شد. این قدر متیقن از کسی است که باید شب را بماند. چون صحیحه حلبی شاملش می‌شود: ادرکه المساء بات و لم ینفر. صحیحه معاویة بن عمار هم شاملش می‌شود:‌ اذا جاء اللیل بعد النفر الاول فبت بمنی و لیس لک ان تخرج منها حتی تصبح. بله،‌ اگر واقعا حرجی است بر او ماندن در منی، همه رفتند او تنها مانده،‌ برایش حرجی است در منی بماند،‌ لاحرج وجب مبیت در منی را بر می‌دارد.

حالا آیا لاحرج که وجوب مبیت در منی را برداشت، کفاره هم نفی می‌شود؟ فان بتّ فی غیرها فعلیک دم او هم نفی می‌شود؟ این بحثی است که باید بعدا بکنیم. ما بعید نمی‌دانیم که مواردی که جائز هست مکلف نفر از منی بکند و بیتوته در منی نکند و لو بخاطر لاحرج، کفاره هم بر طرف بشود؛ چون از روایات استفاده کردیم کفاره شاة بر ترک مبیت به منی کفاره عقوبت هست نه کفاره جبر برای نقص حاصل از ترک مبیت. اگر علیه دم به عنوان جبر نقصان حج بود بخاطر ترک مبیت به منی، و عقوبت نبود، نمی‌توانست لاحرج این کفاره را بردارد؛ چون کفاره دادن که حرجی نیست مبیت به منی حرجی است لاحرج وجوب آن را برداشت؛ اما فان بت فی غیرها فعلیک دم را چرا بردارد؟ اما اگر از ادله استفاده کردیم کفاره شاة کفاره عقوبت است، معنا ندارد که ما جعل علیکم فی الدین من حرج تجویز کند خروج از منی و عدم مبیت در منی را در این مورد حرج در عین حال عقوبتا برای او کفاره جعل بکند.

حالا از کجا ما فهمیدیم که این کفاره عقوبت هست؟ سیأتی ان شاء الله که یک روایت صحیحه هست که امام راجع به کسی که در مکه بیتوته کرده بجای منی، فرمود اگر مشغول مناسک حج شده لیس علیه شیء، چیزی بر او نیست، کان فی طاعة الله. او اطاعت خدا کرده. برای چی کفاره بدهد؟ که بعید نیست از این عبارت استفاده بشود که کفاره بخاطر ترک اطاعت خدا است در اینجا. وقتی این آقا اطاعت خدا کرده برای چی کفاره بدهد. اطاعت خدا کرده خدا به او گفته بود جائز است ترک کنی مبیت در منی و مشغول عبادت بشوی در مکه. لیس علیه شیء کان فی طاعة الله.

[سؤال: ... جواب:] ببینید! اجازه بدهید توضیح بدهم. قبلا عرض کنم: ‌مرحوم آقای خوئی که فرمود اذا کان المبیت حرجیا جاز له الخروج و علیه دم شاة علی الاحوط بخاطر رعایت نظر مشهور و الا نظر ایشان هم این است که وجوب برداشته شد بخاطر لاحرج، کفاره هم بر داشته می‌شود، ایشان می‌گوید که رفع ما لایطیقون، لاحرج، رفع النسیان، رفع ما اضطروا الیه، این‌ها نفی جمیع آثار می‌کند. یکی از آثار، کفاره دم هست بر ترک مبیت در منی. وقتی شما مضطری به ترک مبیت، رفع ما اضطروا الیه. جمیع آثار ترک ‌مبیت به منی که یکی از آن‌ها وجوب کفاره است بر داشته می‌شود. رفع ما لایطیقون جمیع آثار بر داشته می‌شود که یکی کفاره است. ما این بیان آقای خوئی را قبول نداریم. می‌گوییم اولا: انصراف این حدیث رفع و امثال آن به رفع آثاری است که عقوبتا و مؤاخذةً جعل شده نه رفع جمیع آثار. من مس میتا وجب علیه الغسل. حالا اگر کسی مضطر به مس میت است، وجوب غسل بر داشته نمی‌شود؛ چون وجوب غسل از باب مؤاخذه نیست از باب عقوبت نیست و حدیث رفع اختصاص دارد به رفع آثاری که از باب عقوبت و مؤاخذه جعل می‌شود کما نقّح فی الاصول. و اگر کفاره دم عقوبت نباشد بلکه کفاره جبر باشد، جبر نقص، جزما او احتمالا کافی است که ما دیگر نتوانیم به حدیث رفع، رفع ما اضطروا الیه رفع ما لایطیقون و امثال آن تمسک کنیم برای نفی وجوب کفاره برای ترک مبیت در منی در موارد عذر. ثانیا: در موارد حرج اگر عرفا ما لایطیقون نیست، ما اضطروا الیه نیست، صرف حرج هست در مبیت در منی، از ما جعل علیکم فی الدین من حرج که نفی کفاره استفاده نمی‌شود. ما جعل علیکم فی الدین من حرج می‌گوید یعنی تکلیف حرجی بر شما قرار ندادیم؛ واجب نکردیم بر شما مبیت در منی را در موارد حرج. اما کفاره بر ترک مبیت در منی را از شما برداشتیم؟ ... ما لایطیقون یعنی عجز عرفی. اگر حرج یعنی عجز عرفی می‌شود مساوی با ما لایطیقون. اما اگر حرج اخف از عجز عرفی باشد، ... حالا آیه و علی الذین یطیقونه که اصلا تطبیق شده بر شیخ و شیخه که اصلا حرج هم لازم نیست. ... بر عکس؛ رفع ما لایطیقون ظاهرش این است که اشد از حرج است. حرج مشقت شدیده است اما عرف گاهی صادق نمی‌داند که نمی‌تواند. رفع ما لایطیقون یعنی جایی که عرف بگوید نمی‌تواند. حرج اخف است؛ مشقت شدیده است در عین حالی که عرف می‌گوید می‌توانم اما با سختی زیاد. ... اضطرار هم اشد است از حرج. ... اضطرار معمولا در محرمات بکار می‌رود؛‌ اضطرار به فعل حرام. ما لایطیقون در ترک واجبات بکار می‌رود. اما اضطرار عرفی با عجز عرفی این‌ها بر وزان واحد هستند و اشد هستند از حرج. اگر مبیت در منی صرفا حرجی بود یا ضرری بود، با لاضرر و لاحرج می‌خواستیم وجوب مبیت در منی را بر داریم دیگر از لاضرر و لاحرج که نفی جمیع آثار استفاده نمی‌شود. آنجا دیگر باید احراز کنیم که این کفاره عقوبت هست نه کفاره جبر. و الا اگر کفاره جبر نقص باشد، منافات ندارد که واجب نیست مبیت در منی در موارد حرج و ضرر ولی یک نقصی حاصل می‌شود در حج تو که با کفاره شاة باید آن نقص را بر طرف کنی. مگر ثابت بشود که این کفاره دم کفاره عقوبت هست یا بخاطر آنچه که ما عرض می‌کنیم که کان فی طاعة الله یا بخاطر این‌که از لاتبت لیالی التشریق الا بمنی فان بت فی غیرها فعلیک دم، از این تفریع فان بت فی غیرها فعلیک دم بر نهی، که لاتبت الا بمنی، فان بت فی غیرها فعلیک دم، استفاده کنیم که این کفاره بخاطر ارتکاب آن حرام هست،‌ یا ترک آن واجب هست، حالا اگر وجوب مبیت به منی برداشته شد کفاره هم برداشته می‌شود. پس فرمایش مرحوم آقای خوئی که علی القاعدة می‌گوید نفی جمیع آثار را از حدیث رفع می‌فهمیم از جمله کفاره ولی چون مشهور گفتند ترک مبیت به منی عن عجز، عن اضطرار، عن نسیان، عن جهل،‌ کفاره‌اش برداشته نمی‌شود ما هم احتیاط می‌کنیم. عرض ما این است که شما فرمایش‌تان مبتنی بر این هست که مفاد حدیث رفع رفع جمیع آثار باشد در حالی که مفاد حدیث رفع رفع مؤاخذه است و آثاری که از باب عقوبت و مؤاخذه است رفع می‌شود و اول الکلام است که این کفاره دم در ترک مبیت به منی از باب مؤاخذه باشد. علاوه بر این‌که عرض کردم در لاحرج و لاضرر این بیان شما تمام نیست. عرض ما چیز دیگری است. عرض ما این است که ما استظهارمان از ادله این است که فان بت فی غیرها فعلیک دم این کفاره عقوبت هست. ... روایاتی داریم که می‌خوانم که شامل ترک مبیت به منی در موارد بیتوته واجب و لو شب سیزدهم هم می‌شود؛ چون می‌گوید که اگر کسی ترک کند مبیت در منی را سه تا گوسفند باید بدهد. سه تا گوسفند یکی برای شب سیزدهم است. کسی که مبیت در منی بر او واجب بوده و شب سیزدهم بیتوته نکرده، ثلاثة من الغنم یذبحهن که بعدا مطرح می‌کنیم. خود همین لاتبت لیالی التشریق الا بمنی فان بت فی غیرها فعلیک دم هم بعید نیست اطلاق داشته باشد نسبت به شب سیزدهم.

خلاصه عرض ما این است که ما می‌خواهیم اثبات کنیم این کفاره دم کفاره عقوبت است تا بعد وقتی که رفع شد حرمت، دیگر بگوییم عقوبت معنا ندارد. و لو حرمت را با هر دلیلی بخواهیم رفع کنیم. یا وجوب مبیت به منی را با هر دلیلی، لاضرر، لاحرج رفع کنیم دیگر می‌شود حلال. ترک مبیت منی می‌شود حلال. حلال که ارتکابش عقوبت ندارد. چرا ما استظهارمان این است که کفاره دم کفاره عقوبت است؟ بخاطر این روایت صحیحه که مفادش این است: کسی که در لیالی منی در منی نباشد، در منی بیتوته نکند، و مشغول مناسک حج باشد، لیس علیه شیء؛ کان فی طاعة الله. این عبارت دو معنا برایش شده:

یک معنا معنایی است که مشهور کردند از جمله آقای خوئی؛ فرمودند که این تعلیل جواز عدم بیتوته در منی است. چرا جائز است ترک کنید بیتوته در منی را و مشغول مناسک حج بشوید در مکه؟ چون اشتغال به مناسک حج طاعة الله هست. و العلة تعمّم. پس اشتغال به هر چیزی که طاعت خدا است، بجای مبیت در منی جائز است. و لذا گفتند شب‌های مبیت در منی بیایید مکه، مشغول ذکر بشوید، مشغول قرائت قرآن بشوید. آقای سیستانی می‌گویند بیایید اصلا نگاه بکنید به مکه؛ لان النظر الی الکعبة عبادة.

[سؤال: ... جواب:] چون می‌گویند تعلیل است. کسی که ترک کرد مبیت در منی را و مشغول مناسک حج شد لیس علیه شیء. این‌طور معنا می‌کنند که أی لاباس به. کان فی طاعة الله چون این اطاعت خدا است. علت هم که معمم است. هر چیزی که اطاعت خدا بود این جائز است بجای مبیت در منی.

که ما عرض کردیم که اگر این‌طور معنا کنید کجای این روایت دارد که کان فی اطاعة الله فی مکة؟ می‌رویم عرفات، همه مردم در منی هستند ما می‌رویم عرفات، یابن الحسن می‌گوییم. یابن الحسن، شب یازدهم و دوازدهم همه در منی هستند، روز عرفه یابن الحسن می‌گفتی حالا چرا؟ می‌گوید کان فی طاعة الله.

[سؤال: ... جواب:] شما به مبنا دارید اشکال می‌کنید؟ مبنا این است، استظهار از این روایت صحیحه طبق این احتمال اول این است که جائز است اشتغال به مناسک حج بجای بیتوته در منی، تعلیل می‌کند می‌گوید که من ترک المبیت بمنی و اشتغل بمناسک الحج لیس علیه شیء کان فی طاعة الله. معنا می‌کنند می‌گوید لانه کان فی طاعة الله فلاباس. چون اشتغال به مناسک حج مصداق طاعة الله هست اشکال ندارد که بجای مبیت به منی بیایید مشغول مناسک حج بشوید و لذا می‌گوید اختصاص به مناسک حج ندارد. نظر به کعبه هم طاعة الله است. می‌گوییم اگر این‌طوری است چرا می‌گویید اشتغل بالعبادة فی مکة؟ در کجای این روایت دارد مکه؟ اصلا در کجای این روایت دارد عبادت؟ می‌روم بیمارها را که از منی آوردند، جابجا می‌کنم. کان فی طاعة الله و لو عبادت نباشد و لو در مکه نباشد.

احتمال دوم که به نظر ما اقرب هست، دیدم آ‌قای زنجانی هم همین احتمال را تقویت کردند، این است که اصلا این روایت نظر به جواز ندارد، نظر به نفی کفاره دارد. کسی که ترک کند مبیت در منی را و مشغول مناسک حج بشود لیس علیه شیء أی لیس علیه کفارة. چرا؟ کان فی طاعة الله. چون کسی که مطیع خدا است کفاره لازم نیست بدهد. مطیع خدا است در چی؟ در این‌که خدا اجازه داد ترک کنی مبیت در منی را و مشغول مناسک حج بشوی. اگر جای دیگری هم پیدا بکنی خدا اجازه بدهد، بخاطر انجام آن کار مبیت در منی را ترک کنی، آن هم کفاره ندارد. نفی کفاره می‌کند این روایت. می‌گوید کسی که مبیت در منی را ترک کند و مشغول مناسک حج بشود لیس علیه شیء، کفاره به عهده‌اش نیست. چرا؟ برای این‌که این اطاعت خدا کرده. اطاعت خدا کرده نه این‌که آن مناسکش اطاعت خدا است. نه؛ خود این‌که ترک کرده مبیت در منی را و آمده مشغول مناسک حج بشود، این کارش اطاعت خدا بوده چون خدا اجازه داده به او ترک مبیت در منی و اشتغال به مناسک حج را. و چون خدا اجازه داده معنا ندارد که بگوییم کفاره بدهد. اگر در جای دیگری خدا اجازه بدهد ترک کنی مبیت در منی را و بیایی مشغول یک کار دیگری بشوی در خارج منی او هم کفاره ندارد. اما بیایی مشغول نگاه به کعبه بشوی ذکر بگویی، قرآن بخوانی کی می‌گوید که خدا اجازه داده ترک کنی مبیت به منی را بخاطر نظر الی الکعبة بخاطر قرائت قرآن در کعبه که ثوابش بیشتر است از قرائت قرآن در جاهای دیگر. کی می‌گوید خدا اجازه داده به این کار تا بشود مصداق طاعة الله و بعد بگویند کفاره ندارد.

ما استظهارمان از روایت این معنای دوم است. و لذا دو تا نتیجه می‌گیریم:

یک نتیجه این است که فقط ترک بیتوته در منی بخاطر مناسک حج جائز است اختیارا. فقط بخاطر مناسک حج می‌توانی از منی بیایی مکه مشغول طواف و سعی و طواف نساء بشوی.

[سؤال: ... جواب:] مناسک حج و لو طواف با مستحباتش. سعی با مستحباتش. طواف نساء با مستحباتش. ... نخیر؛ فقط مناسک حج مجاز است.

چون ما این‌طور معنا کردیم. گفتیم کسی که ترک کند مبیت در منی را و مشغول مناسک حج بشود لیس علیه شیء أی لیسی علیه کفارة کان فی طاعة الله یعنی این آقا در ترک مبیت در منی و اشتغال به مناسک حج مطیع خدا بوده عاصی نبوده تا بگوییم کفاره بدهد. اما آیا آنی که مشغول عبادت غیر مناسک حج هست و بخاطر او ترک مبیت در منی می‌کند او هم در ترک مبیت در منی و اشتغال به عبادت دیگر غیر از مناسک حج مصداق کان فی طاعة الله هست؟ هذا اول الکلام.

[سؤال: ... جواب:] روایت را بخوانم. صحیحه معاویة بن عمار: سألته عن الرجل زار عشاء فلم یزل فی طوافه و دعائه، این دعائه یعنی دعاء طواف، و فی السعی بین الصفا و المروة حتی یطلع الفجر، سعی بیست دقیقه‌ای و بیست و پنج دقیقه‌ای که سریع می‌رویم و می‌آییم این سعی رسول الله نبود. سعی رسول الله همراه بود با این‌که وقوف می‌کرد بر صفا و اطاله می‌کرد وقوف بر صفا را و دعا می‌خواند و به اندازه سوره بقره خواندن آنجا می‌ماند. و لذا سعی با آداب ممکن است ساعت‌ها طول بکشد. طواف با آداب مدتی طول بکشد. و لذا ساعت‌ها که طول می‌کشد آنقدر می‌شود که حتی یطلع الفجر. فقال لیس علیه شیء کان فی طاعة الله. نتیجه این معنایی که ما کردیم این است که لیس علیه کفارة چون این مطیع خدا بود در ترک مبیت در منی و اشتغال به مناسک حج بجای مبیت در منی. و لذا کفاره ندارد. دلیل نمی‌شود که اشتغال به بقیه عبادات بجای مبیت در منی هم مصداق طاعة الله باشد. برای چی ترک کردی واجب را که مبیت در منی است و آمدی در مکه نماز مستحب می‌خوانی، قرآن می‌خوانی، نظر به کعبه می‌کنی؟ تو مصداق طاعة الله بودنت اول الکلام است. اطلاق دلیل لاتبیت الا بمنی می‌گوید تو مطیع خدا نیستی تو باید بیتوته در منی بکنی. ... بحث کفاره دم است. طبق این بیان ما لیس علیه شیء، لاباس نفرمود، لیس علیه شیء یعنی لیس علیه کفارة. کفاره ندارد چون کسی که مطیع خدا باشد که کفاره لازم نیست بدهد. برخلاف احتمال اول که مشهور مطرح کردند که مراد از لیس علیه شیء این است که لاباس بذلک. چرا؟ چرا لاباس بالاشتغال بمناسک الحج بجای مبیت در منی؟ چرا لاباس؟ چون اشتغال به مناسک حج مصداق طاعة الله است. بعد نتیجه می‌گیرند کل ما کان طاعة لله فیجوز الاشتغال به بدل المبیت بمنی و بعد می‌گویند العلة تعمم. آن وقت گیر می‌کنند که در این روایت ندارد که اشتغال به عبادت در مکه. پس شما قید مکه را از کجا اضافه کردید؟ در این روایت که اصلا عبادت ندارد طاعت دارد، طاعت اعم از عبادت است، در توصلیات هم طاعت فرض می‌شود پس چرا می‌گویید اشتغال به عبادت؟ در این‌ها گیر کردند. اما طبق احتمال ما وفاقا للسید الزنجانی نه؛ این روایت نفی کفاره می‌کند. ... از کان فی طاعة الله فهمیدیم این کارش جائز بوده. ... موردش همین است. ... فرض این است که روایات دیگر هم که گفتند که الا ان یکون شغلک بنسک. امام علیه السلام هم در جواب فرمود اشتغال به نسک حج بجای مبیت در منی اگر باشد کفاره ندارد، کان فی طاعة الله. چون این اطاعت خدا است. طرف می‌فهمد که این کار جائز هم هست.

ثمره دومی هم که از این روایت صحیحه معاویة بن عمار استفاده می‌کنیم این است که هر جا انسان مصداق مطیع خدا باشد در بحث مبیت در منی کفاره لازم نیست بدهد. و لو از باب انقاذ مؤمن، از باب این‌که مؤمنی نیاز دارد برای نجاتش مجبوریم برویم در بیمارستان‌های عرفات شب را بمانیم کنار آن بیمارها، کان فی طاعة الله.

آن وقت شبهه‌ای که هست این است...

[سؤال: ... جواب:] کان ترک المبیت بمنی و الاشتغال بهذا العمل جائزا. هر کجا کان ترک المبیت بمنی و الاشتغال بهذا العمل جائزا فلاکفارة فی ترک المبیت بمنی. آقای خوئی که این‌طور نفرمود. آقای خوئی فرمود هر عملی که فی حد ذاته عبادت است مجوز ترک مبیت به منی است. ما که این را نمی‌گوییم. ... کان فی طاعة الله تعلیل عدم کفاره است نه تعلیل جواز ترک مبیت به منی و اشتغال به این عمل. کسی که در ترک مبیت به منی و اشتغال به یک عملی مطیع خدا است خیالش راحت، دیگر کفاره دم لازم نیست بدهد. مثل بحث تظلیل نیست که گفتند با این‌که برای حفظ سلامتی‌ات مجبوری سوار ماشین مسقف بشوی ظلّل و کفّر. اینجا این‌طور نیست. در کفاره تظلیل آن کفاره عقوبتی نیست. کفاره جبری است. اما در کفاره ترک مبیت به منی کفاره عقوبتی است.

منتها یک شبهه‌ای که هست این است که ممکن است گفته بشود هر مجوز ترک مبیت به منی مصداق طاعة الله نیست. طاعة الله این است که خدا امر کند و لو امر استحبابی. بگوید برو ترک کن مبیت در منی را مشغول این عمل بشو. مشغول انقاذ نفس محترمه بشو. اما لاحرج که امر نمی‌کند به ترک مبیت در منی. لاحرج می‌گوید ما واجب نکردیم بر تو مبیت در منی را. شما در ترک مبیت در منی در موارد حرج عاصی نیستی نه این‌که مطیع هستی. و لذا گفته می‌شود که این استدلال ما در مقام تمام نیست. هر کجا خدا امر کند و لو امر استحبابی به اشتغال به یک عملی بجای مبیت در منی او می‌شود مصداق اطاعة الله. هر کجا صرفا مبیت به منی وجوبش ساقط بشود بخاطر عجز عقلی، بخاطر عجز عرفی، بخاطر حرج، این موجب می‌شود که ما در ترک مبیت منی عاصی نباشیم نه این‌که مطیع خدا باشیم.

انصاف این است که این اشکال قابل جواب است.

[سؤال: ... جواب:] امر استحبابی ممکن است باشد. ممکن است امر استحبابی باشد. ... خود این روایت تطبیق کرد گفت اشتغال به مناسک حج بدل المبیت بمنی مصداق طاعة الله و ما احتمال می‌دهیم طاعة الله یعنی امر خدا وجوبا یا استحبابا به عدول از مبیت به منی و اشتغال به این عمل. اما در مواردی که لاحرج جاری است، لاضرر جاری است، یا اضطرار عقلی یا عرفی هست و وجوب مبیت به منی برداشته می‌شود در آن موارد که امر نکرده خدا به ترک مبیت در منی. خدا حرمت ترک مبیت در منی را یا وجوب مبیت در منی را برداشته. شما دیگر عاصی نیستی نه این‌که مطیع خدا هستی.

ولی انصاف این است که این اشکال قابل جواب است. ظهور کان فی طاعة الله یعنی این عبد در فرمان خدا بود یعنی از فرمان خدا سرپیچی نکرده. ظهور عرفیش این است. و ان شئت ظهور عرفیش این است که این کفاره چون عقوبتی هست، در موارد اطاعت خدا نمی‌آید. وقتی کفاره عقوبتی شد، می‌توانیم ما بگوییم در موارد حرج دیگر حرمت برداشته شده و عقوبتی هم دیگر در کار نیست.

[سؤال: ... جواب:] اگر کسی آب هم بخورد کان فی طاعة الله از نظر عرفی. طاعة الله یعنی عاصی نبود. المطیع لله و لرسوله یعنی فقط اوامر استحبابی و وجوبی خدا را گوش می‌داد؟ مباحات را انجام نمی‌داد؟ نه؛ مباحات را هم انسان انجام بدهد مطیع است. نافرمان نیست. مهم این است که نافرمانی نکرده است. ... فرض این است که این آقایی که با لاحرج ترک می‌کند مبیت در منی را می‌گوید خدا گفت ما جعل علیکم فی الدین من حرج، اهدی الی الأمة با این ما جعل علیکم فی الدین من حرج و من بخاطر لاحرج مبیت در منی را ترک کردم آمدم مکة گرفتم خوابیم در هتل. این نمی‌گویند انت فی طاعة الله؟ ... یعنی نافرمانی نکردی خدا را.

خلاصه عرض ما این است: در این فرض اول که از منزل هنوز خارج نشده، اثاثش را جمع کرد، خواست برود شب شد، حالا در روایت صحیحه معاویة بن عمار دارد: اصفرّ الشمس. خورشید رو به زردی گرایید که آقای زنجانی احتیاط واجب می‌کنند می‌گویند آن لحظات آخری که دیگر دارد غروب می‌کند آفتاب خورشید به زردی می‌گراید یعنی نورش ضعیف می‌شود، دیگر به زردی می‌گراید از حالت سفیدی بیرون می‌آید روز، دچار زردی می‌شود و بعد که دچار سرخی می‌شود. آن حالت زردی که نزدیکی‌های غروب آفتاب شد احتیاط واجب این است که از منی خارج نشوی. چون روایت دارد که تا اصفرار شمس شد دیگر از منی خارج نشوی برای شب سیزدهم که حالا این بحثی است که بعدا مطرح می‌کنیم. حالا یا غروب آفتاب شد یا اصفرار شمس شد هنوز اثاث‌هایش را جمع کرده حرکت نکرده واجب است بماند مگر این‌که حرج باشد در ماندن او. آقای خوئی فرمود که اگر حرج باشد جائز است ترک کند مبیت در منی را شب سیزدهم و علیه کفارة شاة علی الاحوط. که عرض کردیم این احتیاط واجب بخاطر رعایت مشهور است. و الا ایشان معتقد است که حدیث رفع و امثال آن رفع جمیع آثار می‌کند از جمله کفاره که ما اشکال کردیم. اگر عرض ما در این‌که کفاره دم در اینجا کفاره عقوبت است استدلالا به این روایت کان فی طاعة الله را بپذیریم از این راه می‌شود نفی کفاره کرد. و الا باید مثل مشهور قائل به وجوب کفاره بشویم.

ان شاء الله بقیه صور مسئله را فردا عرض می‌کنیم.